

کارل گوستاو یونگ

زندگی نامه من

خاطرات، خواب‌ها و تفکرات

بهر روز ذکا



کتاب پارسه

www.kotab.ir

سرشناسه : یونگ، کارل گوستاو. ۱۸۷۵-۱۹۶۱ م.
 عنوان و نام پدیدآور : زندگی‌نامه من: خاطرات، خواب‌ها و تفکرات/کارل گوستاو یونگ: ترجمه بهروز ذکاء.
 مشخصات نشر : تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری : ۶۲۲ ص.
 فروست : سرگذشت‌نامه‌ها، ۴.
 شابک : ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۳-۱۵-۰
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا.
 یادداشت : عنوان اصلی: Erinnerungen, Träume, Gedanken, 1989, c1963.
 یادداشت : کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان Memories, dreams, reflections به فارسی برگردانده شده است.
 یادداشت : کتاب حاضر با عنوان خاطرات، رزیاها، اندیشه‌ها و ذکریات، احلام و تأملات نیز منتشر شده است.
 موضوع : یونگ، کارل گوستاو. ۱۸۷۵-۱۹۶۱ م.
 موضوع : Jung, Carl Gustav
 موضوع : روان‌کاروان - سونیس - سرگذشت‌نامه.
 شناسه افزوده : دکاء، بهروز، ۱۳۰۷ - مترجم.
 رده‌بندی کنگره : BF۱۰۹ / ۱۲۸۹ / ۹۱۳
 رده‌بندی دیویی : ۱۵۰/۱۹۸۲۰۹۲
 شماره کتاب‌شناسی ملی : ۲۰۵۶۵۷۰



کتاب پارسه

زندگی‌نامه من: خاطرات، خواب‌ها و تفکرات

کارل گوستاو یونگ
 ترجمه بهروز ذکاء
 حروف چینی و آماده‌سازی: آتلیه کتاب پارسه
 سمانه حسن‌زاده
 طراحی و گرافیک: پرویز بیانی
 لیتوگرافی، چاپ، صحافی: اطلس چاپ
 نوبت و شمارگان: چاپ اول، ۱۳۹۰
 ۱۱۰۰ نسخه، ۱۵۵۰۰ تومان

© حق چاپ محفوظ است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
 دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، بین دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه چهارم، واحد پانزده،
 تلفن: ۶۶۴۱۳۴۶۴ و ۶۶۴۱۳۴۹۴
 www.parsehbook.com / info@parsehbook.com
 دفتر فروش: پخش کتاب سبحان، تلفن: ۶۶۴۰۱۲۶۹

فهرست مطالب

۹	یادداشت مترجم	
۱۵	مقدمه	
۲۹	پیش‌گفتار	
۳۵	نخستین سال‌های کودکی	گفتار یکم
۶۳	سال‌های تحصیل در مدرسه	گفتار دوم
۱۵۱	سال‌های دانشجویی	گفتار سوم
۱۹۵	کار و کنکاش در زمینه روان‌پزشکی	گفتار چهارم
۲۴۱	زیگموند فروید	گفتار پنجم
۲۷۷	رویا رویی یا ناخودآگاه	گفتار ششم
۳۲۳	آثار و نوشته‌ها	گفتار هفتم
۳۵۹	بُرج	گفتار هشتم
۳۸۵	سفرها	گفتار نهم
۳۸۵	آفریقای شمالی	الف
۳۹۶	آمریکا، سرخ‌پوستان یوتیلو	ب
۴۰۶	کنیا و اوگاندا	ج
۴۳۵	هندوستان	د
۴۴۸	راونا و زم	ه
۴۶۱	تصاویر خیال	گفتار دهم
۴۷۵	پیرامون زندگی پس از مرگ	گفتار یازدهم

۵۱۷	واپسین افکار	: گفتار دوازدهم
۵۵۹	نگاهی بر آنچه گذشت	: آنچه گذشت
۵۶۷	چند نامه از فروید در خطاب به یونگ	: پیوست یکم
۵۷۳	چند نامه در خطاب با ایمونگ از آمریکا	: پیوست دوم
۵۸۳	نامه‌ای برای ایمونگ از آفریقای شمالی	: پیوست سوم
۵۸۷	ریچارد ویلهلم	: پیوست چهارم
۵۹۵	فهرست اصطلاحات	: اصطلاحات
۶۱۵	فهرست کامل آثار گردآوری شده یونگ	: آثار یونگ
۶۱۷		: نمایه

یادداشت مترجم

خود را بشناس.

حکیم یونانی شیلون^۵

مَنْ عَرَفَهُ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَهُ رَبَّهُ.

از آموزه‌های فلسفی و عرفانی شرق

پیش چشم داشتی شیشه کبود زان جهان جمله کبودت می‌نمود
بشکن آن شیشه کبود و زرد را تا شناسی گرد را و مَرَد را
جلال‌الدین محمد بلخی (رومی)

سخن گفتن دربارهٔ کارل گوستاو یونگ در آغازین صفحات کتابی که از ابتدا تا انتها، به شرح دقیق حیات و افکار او اختصاص دارد، کاری غیر ضرور و بیل گمراه کننده به نظر می‌رسد: غیر ضرور از آن رو که یونگ به عنوان یک روان‌پزشک صاحب‌نظر با اتکاء به مبانی مکتب روان‌شناسی ژرف‌نگر خود، در بیان چگونگی تبلور و شکل‌پذیری شخصیت و آراء و عقاید خویش، از اوان کودکی تا جوانی و میانسالی و بالاخره پیری و پختگی به واقع چیزی فروگذار نکرده که نیاز به شرح و بسط بیشتری داشته باشد و گمراه کننده از آن رو که بیم آن می‌رود، هرگونه اظهارنظری، در این ارتباط، خواننده را پیشاپیش از برخورد مستقیم و آزاد با آراء و عقاید یونگ آن گونه که خود وی قصد شناساندن آن‌ها را دارد، باز دارد.

یونگ در کسوت یک روان‌پزشک صاحب‌نظر و متخصص مغز و اعصاب و بالاخره استاد سابق دانشگاه زوریخ، در طول حیات خود (۱۸۷۵-۱۹۶۱) دربارهٔ بسیاری از مسائل حیات فردی و اجتماعی انسان عصر حاضر، از منظر روان‌شناختی تحقیقات فراوانی انجام داده و کتب و مقالات متعددی به رشتهٔ تحریر درآورده و در زمرهٔ کسانی است که عقاید و نظریاتش، نقدهای فراوانی برانگیخته و بحث‌ها و کج‌فهمی‌های بسیاری را موجب شده که پس از گذشت قریب به نیم قرن از فوت وی هم چنان ادامه دارد. یونگ ضمن واقف بودن به این امر و در شرایطی که از این باب دلی سخت ملول و خاطری بس رنجور داشت، مکرر در مکرر در این کتاب و دیگر آثار خود از آن سخن به میان آورده است.

در این که برخی از عقاید یونگ زودیاب و آسان‌فهم نیستند، نباید تردید به خود راه داد.

^۵ از سخنان منسوب به شیلون، بر Chilon: یکی از هفت خردمندان یونان باستان (قرن ششم قبل از میلاد) که با آب زر سر در معبد «دلف» نوشته شده بود و سقراط حکیم آن را شعار خود قرار داد.

خود او در جایی از همین کتاب می‌گوید، سخنان من، برای کسانی که غیر از جهان مادی و ملموس و عقل و منطق خشک، کوچک‌ترین روزنه‌ای برای فهم مسایل غیرمادی باقی نمی‌گذارند، قابل فهم نخواهد بود و در برابر کسانی هم که او را دعوت به شرح و بسط بیشتر و ساده‌تر عقایدش می‌نمایند، با شوخ‌طبعی‌ای که خاص خود اوست، می‌گوید، من از آن دسته از حیوانات سُم‌دار نیستم که آن چه را یکبار خورده و بلعیده، با مبادرت به عملی دیگر مجدداً نشخوار کند!

با عنایت به آن چه در بالا رفت آن چه باقی می‌ماند، اشاره‌ای کوتاه به محتوای کتاب و سبک کار نویسنده و مترجم آن است.

موضوع کتاب همان گونه که از عنوان آن پیداست، زندگی‌نامه و خاطرات و خواب‌ها و تفکرات یونگ در طول سال‌های زندگی اوست ولی در نگاهی دقیق‌تر، صرفنظر از مطرح شدن مسایل جنبی بسیار دیگر، بهانه‌ایست در جهت دعوت خواننده برای به بحث گذاشتن و شناساندن روان پیچیده آدمی و چگونگی رویش و پویش آن از بدو خلقت تا به امروز؛ میدانی بس گسترده و وسیع که تمامی جهان کون و فساد و تمامی ابعاد تاریخ دراز دامن بشریت را از بدو خلقت و پیدایش تمدن‌های ساده و ابتدائی و پایه‌پای آن رشد و بالندگی تمدن‌های پیچیده و بزرگ، دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر سیر و سیاحتی روان‌شناختی در چگونگی دریافت آدمی از جهان خرد و کلان یا اصغر و اکبر (micro & macro cosmos) که پس از پیامبران اولی‌العزم، تنها تعداد معدود و انگشت‌شماری از صاحبان فکر و اندیشه، در این عرصه جرأت تعمق به خود داده و توسن اندیشه را در آن به جولان درآورده‌اند و در پایان نیز چه بسا با سر دادن یک رباعی نغز یا بیان عبارتی پرمعنی انگشت حیرت به دندان گزیده‌اند.

تازگی و جذابیت سخن یونگ در این رهگذر در آن است که وی با توسل به شیوه‌های خاص مکتب روان‌شناسی خود، سعی دارد به انواع طرق، به اعماق روان آدمی رسوخ پیدا کند و با بهره‌گیری از تمامی دانش‌ها و دست‌آوردهای بشر در طول تاریخ، به ویژه مطالعه و تعمق در ادیان و اساطیر و باورهای ابتدائی و بس دور و دراز بشر و بالاخره فلسفه و عرفان و از آن میان بررسی باورهای مردم مصر باستان و پیروان مکاتب نو افلاطونی و غنوسیگری و آراء و عقاید اصحاب کیمیا و ستاره‌شناسان و کابالیست‌ها و اهل راز و جز این‌ها، درام یا نمایشنامه ارتباط خدا و انسان و طبیعت را بازسازی و با فرو رفتن در اعماق و زوایای روان و انگشت نهادن بر روی نیازها و خواهش‌های روحی و جسمی آدمی و تعمق در ترس‌های

نهفته و انباشته او در برخورد با طبیعت، خواننده را در سفری دور و دراز ولی دلچسب و شیرین با خود همراه سازد.

یونگ هر چند در پایان مقال حلّ معضل و مسئله قطبیت روان و اضداد را به آیندگان وا می‌نهد، به وجود خدا و روح و بقای آن و موضوع خیر و شرّ و صحت آموزه‌های ادیان بزرگ، اعتقاد راسخ و تزلزل‌ناپذیری دارد و بسیاری از روان‌پریشی‌های عصر حاضر را در عدم توجه به آموزه‌های دینی و معنوی و دور افتادن بشر از معنویت و فرصت ندادن به بالندگی و کارکرد اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی و معنوی نسبت می‌دهد. یونگ طبقه‌بندی جدیدی از روان آدمی و لایه‌های آن به ویژه روان جمعی و سنخ‌های روان‌شناختی ارائه می‌دهد. او به مأموریت آدمی در شناخت هرچه بیشتر، خود و خدا و طبیعت مؤمن و معترف است و با اندک اغماضی نسبت به پاره‌ای اختلافات در دیدگاه‌های علمی او از یک سو و برداشت‌های اعتقادی‌اش از سوی دیگر، می‌توان گفت او نیز همانند بسیاری از اصحاب فلسفه و عرفان، خودشناسی را مدخلی برای خداشناسی می‌داند و در این مسیر به تجربه و سیر و سلوک شخصی و ادراک شهودی و تعبیر و تفسیر رؤیاهای بیش از سایر شیوه‌های علمی تکیه می‌کند، ولی با این حال معتقد است، بشر در مسیر طولانی و پریپیچ و خم شناخت از خود و طبیعت، هنوز در سپیده‌دم تاریخ است و گوئی به تازگی سر از خوابی گران برافراشته است. وی در مجموع متفکری خوشبین است ولی پیشرفت‌های نسنجیده و شتاب‌آمیز علمی و دور افتادن بشر از طبیعت و غلطیدن در دام سرعت را بدون توجه به ملاحظات انسانی و اخلاقی، به حال وی زیانمند و خسارت‌بار می‌پندارد و در این مورد هشدارهای تلخ و گزنده‌ای دارد که علاقه‌مندان به تعقیب موضوع را به بخش پایانی کتاب وی به نام «پاسخ به ایوب» (که به فارسی نیز ترجمه شده است) هدایت می‌کنیم.

یونگ با آن که در آغاز، از همکاران نزدیک و مورد اعتماد فروید محسوب می‌شد، در مراحل بعد، مسیر خود را، به ویژه در ارتباط با نظریهٔ «لیبیدو» از او جدا کرد. گفتاری که در این کتاب تحت عنوان «زیگموند فروید» آمده، ناظر بر این موضوع است. یونگ با آن که نسبت به یکسونگری افراطی فروید در ارتباط با نظریهٔ جنسی شدیداً معترض است، به شیوهٔ کار او در مورد تعبیر و تفسیر رؤیاهای اعتقادی راسخ و تحسین‌آمیز دارد. یونگ از میان فلاسفهٔ غرب و تأثیراتی که اعم از مثبت یا منفی، از آنان گرفته، از کانت و شوپنهاور و نیچه، بیش از سایرین نام می‌برد ولی تأثیرپذیری او از گوته — هر چند مشکل بتوان او را در ردیف فلاسفه قرار داد — عمیق‌تر و آشکارتر از دیگران است، تا جایی که در این کتاب از گوته و نقش آفرینان نمایشنامهٔ سوگ‌آور وی به نام «فاوست» بیش از بیست بار به طور مستقیم و

غیرمستقیم، سخن به میان آورده است.

یونگ در مورد شناخت اقوام و قبایل ابتدائی و آداب و رسوم معتقدات آنان، مطالعات عمیقی صورت داده که در بخش مربوط به سفرها، از آن‌ها سخن به میان می‌آورد که در نوع خود از بخش‌های جالب و خواندنی کتاب محسوب می‌شود.

نتایج تحقیقات یونگ علاوه بر اثرگذاری عمیق و مستقیم در پیشرفت علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی، به طور غیرمستقیم در رشته‌های مختلف علوم انسانی و هنر و از آن میان شعر (تی. اس. الیات) و به طور کلی ادبیات و رمان و نقد ادبی (بن‌مایه و ساختار رمان‌های هرمان هسه و در همین اواخر رمان کُیداوینچی و فیلم آن). تأثیرات پایدار و انکارناپذیری بر جای نهاده که بحث و بررسی در اطراف آنها از حوصله این مختصر خارج است.

شیوه یونگ در گفتار و نوشتار، ساده و بی‌پیرایه و بعضاً شاعرانه و «رمانتیک» است — به ویژه در بخش‌هایی که از خاطرات دور دوران کودکی و نوجوانی‌اش، سخن می‌گوید — ولی بحث‌های روان‌شناختی او، به مقتضای موضوع — که مربوط به مفاهیم مجرد ذهنی است — بلاخص در بحث در اطراف «از که ناپ‌ها»، ضمن گرایش به حماسی شدن، از سادگی دور می‌افتد، با قید این نکته که سعی او همواره بر این است که با توسل به انواع تشبیهات و ارائه ساختارهای مادی و ملموس و دادن عین سخن به دست نقش‌آفرینان رؤیایها و بازیگران تصاویر خیال، حداقل امکان موضوع را ساده‌تر و قابل فهم‌تر به خوانندگان خود القاء کند. یونگ به سبب آشنائی به زبان لاتینی و سایر زبان‌های زنده اروپائی، برای بیان مطلب بعضاً از واژه‌ها و اصطلاحات لاتینی و دیگر اصطلاحات رایج در زبان‌های اروپائی بهره می‌گیرد، که مترجم به منظور حفظ شیوه گفتار و نوشتار وی، آن‌ها را عیناً همراه با ترجمه فارسی نقل کرده است. مترجم در ترجمه این اثر جز در یک مورد — آن هم به صورت پیشنهاد — از واژه‌سازی‌های غیرضرور، برای اصطلاحات روان‌شناختی خاص یونگ پرهیز کرده و با استفاده از انواع فرهنگ‌های معتبر و تخصصی موجود، در رشته روان‌شناسی و نیز بهره‌گیری از انواع دایرةالمعارف‌ها، پانوشته‌های متعددی به صفحات کتاب افزوده که جملگی با حرف میم یا کلمه مترجم مشخص گردیده که مزید بر توضیحات خود یونگ و آنیلا یافه — منشی یونگ و تدوین‌گر — کتاب است.

عنوان اصلی اثر در چاپ‌های آمریکائی و انگلیسی «خاطرات و خواب‌ها و تفکرات» است ولی مترجم به تبعیت از مترجمین کتاب به زبان فرانسه و اتخاذ سند از گفته خود یونگ که در جایی در توضیحات اوایل کتاب، از این اثر به نام «زندگی‌نامه من» یاد می‌کند، عنوان اصلی کتاب را «زندگی‌نامه من» اختیار کرده است.

در خاتمه بر خود فرض می‌داند از ناشرین و گردانندگان محترم مؤسسه انتشاراتی کتاب پارسه که موجبات چاپ و نشر این اثر را فراهم کردند، صمیمانه سپاسگزاری و توفیقات ایشان را در انجام خدمات فرهنگی مسئلت نماید.

www.ketab.ir

www.ketab.ir

مقدمه

با دوربین اخترشناسی در اعماق روح خویش نگرین گرفت. آن چه در آغاز چیزی جز آشفگی مطلق نمی‌نمود، در پس نگاه ژرف او هم چون صور فلکی زیبایی جلوه‌گر شد و بدین گونه بود که وی به دنیاهای ناپیدای شعور، دنیاهایی در پس دنیاهای دیگر، بیافزود.

کلریج^۱: یادداشت‌های خصوصی.

مقدمات به وجود آمدن این کتاب در مجمع ارانوس^۲ که در تابستان سال ۱۹۵۶ در آسکونا^۳ منعقد گردید، پایه‌گذاری شد. در این جا بود که کورت وولف^۴ ناشر، ضمن گفت‌وگو با دوستان زوربخ خود از علاقه و تمایلش مبنی بر منتشر کردن کتابی در خصوص شرح زندگی کارل گوستاو یونگ^۵ با مباشرت بنگاه انتشاراتی پانتئون^۶ نیویورک سخن به میان آورد. دکتر یولانده یا کوبی^۷ یکی از همکاران ک.گ. یونگ پیشنهاد کرد، مسؤلیت نگارش چنین شرح حالی به عهده من گذاشته شود.

ما همگی به خوبی آگاه بودیم که سامان دادن به چنین کاری به هیچ روی امری ساده و سهل نخواهد بود. بیزاری یونگ از برملا ساختن دقیق حیات خصوصی خود، برای همگان امری کاملاً روشن و شناخته شده بود و در حقیقت سرانجام وقتی که وی موافقت خود را با صورت پذیرفتن چنین کاری اعلام داشت، یک دوره نسبتاً طولانی از تردیدها و دودلی‌ها را پشت سر نهاده بود. ولی همین که موافقت خود را اعلام داشت در خلال هر هفته تمامی ساعات یک بعد از ظهر را برای همکاری با من در این زمینه کنار گذاشت. با توجه به فشار و سنگینی برنامه عادی کار روزانه یونگ و خستگی‌ای که در این ایام به سهولت برپیکر او مستولی می‌شد — در این هنگام سن او از مرز هشتاد سالگی گذشته بود — اختصاص دادن چنین مدت زمانی برای چنین کاری، فی حد ذاته امری در خور توجه و فوق انتظار بود.

ما کار خود را در بهار سال ۱۹۵۷ شروع کردیم. پیشنهاد شده بود کتاب به جای زندگینامه (بیوگرافی) به صورت خود زندگینامه (اتوبیوگرافی) تهیه شود، با قید این که در این رهگذر خود یونگ تنها می‌بایست نقش یک راوی را ایفا کند. این تصمیم شکل و قالب اصلی کتاب را مشخص کرد و بر این اساس نخستین کار من در راستای تحقق بخشیدن به آن، این بود که در نشست‌های خود با یونگ سؤالاتی را مطرح کنم و پاسخ‌هایی را که وی در برابر این

وظیفه می‌کرد. گفت‌وگوهای یاد شده عمدتاً در خانه شخصی یونگ در کوشناخت^۱ (زوریخ) انجام گرفته بود.

یونگ پیش‌نویس خطی این کتاب را از ابتدا تا انتها مطالعه و کلاً آن را مورد تأیید قرار داد و گهگاه نیز در این جا و آن جا قسمت‌هایی را تصحیح یا مطالب تازه‌ای بر آن افزود. من نیز به نوبه خود با استفاده از یادداشت‌هایی که بر اثر مصاحبه‌های خود با وی تنظیم کرده بودم، فصولی را که توسط خود او نوشته شده بود کاملتر و عنداللزوم برخی از مطالب او را که سخت فشرده می‌نمود مشروح‌تر و برخی از مطالب تکراری را حذف کردم. همزمان با این کار و پایه‌های مراحل تدوین و تکوین این کتاب، تدریجاً زمینه برای آمیختگی و هماهنگ شدن نوشته‌های او و من نیز هموار شد.

چگونگی تکوین کتاب تا اندازه‌ای زمینه‌ساز محتوای آن نیز بود. گفت‌وگوی‌های دو جانبه و مطالب حکایت‌گونه‌ای که به صورت خودجوش و به اقتضای بحث در فصول مختلف این کتاب آمده، بالضرورت از سبک و حالتی خودمانی و بی‌تکلف برخوردار است و این آهنگ همانی است که در تمامی طول مطالب این زندگینامه حفظ گردیده است. فصول این کتاب به طور گذرا، همانند اشعه گردان یک نورافکن یا چراغ راهنمای دریائی، تنها رویدادهای خارجی حیات و چگونگی کار و فعالیت‌های علمی یونگ را در برابر ما روشن می‌سازد، ولی در همین حال فصول مزبور به گونه‌ای روشنگر عوالم درونی و تجارب علمی مردی است که از دید وی مسئله روان‌واقعیتی بس عمیق جلوه می‌کند. به دفعات از یونگ خواستم که درباره وقایع و رویدادهای زندگی مادی و حوادث عینی حیات خود، اطلاعات دقیق‌تری در اختیار من قرار دهد ولی این درخواست‌ها، همواره بی‌ساخت ماند. از تجارب و رویدادهای زندگی، تنها امور و مسایلی که دارای ماهیت یا کیفیت روحی و معنوی بودند در لوح ضمیر او امکان بازتاب یافته بودند. و از دید او تنها امور و مسایلی می‌توانستند ارزش مطرح شدن را پیدا کنند که واجد چنین مشخصه و صفتی باشند.

بسی مهمتر از مسئله و مشکل تنظیم مطالب کتاب، از وجود یک رشته موانع اساسی — که بیشتر جنبه شخصی داشت — و می‌توانست سد عمده‌ای در طریق پیشرفت کار محسوب گردد، می‌باید سخنی به میان آورد. یونگ در مقام پاسخ‌گوئی به تقاضائی مبنی بر نوشتن خاطرات دوران جوانی‌اش، در نامه‌ای که خطاب به یکی از دوستان ایام تحصیلی خود نگاشته، به این موانع اشاره کرده است. در بخش پایانی این نامه که به سال ۱۹۵۷ به رشته تحریر درآمده یونگ می‌نویسد: کاملاً حق به جانب شماست، ما وقتی پا به سنین سالخوردگی می‌گذاریم، قهراً از درون و بیرون، مجذوب خاطرات دوران جوانی خود می‌شویم. سی سال

پیش، شاگردانم از من خواستند، مسیری را که برای دست یافتن به ناخودآگاه و بیان نظریه‌های خاص خود در این زمینه طی کرده‌ام، برای آنان شرح دهم. من با ترتیب دادن سمیناری در مقام اجابت این درخواست برآمدم. طی سال گذشته از سوی محافل مختلف از من خواسته شد که جا دارد در مورد تنظیم چیزی شبیه به یک 'خود زندگینامه' کاری صورت دهم. تا آن موقع تصور انجام چنین کاری ابدأ به ذهنم خطور نکرده بود، من اتوبیوگرافی‌های زیادی را سراغ دارم که نویسندگان آنها یا در صدد فریب خود بوده‌اند یا در آنها چیزی جز دروغ نگفته‌اند. با توجه به وقوفی که به مشکلات به تصویر کشیدن چهره آدمی به دست خود او دارم، شخصاً هرگز جرأت دست بردن به سوی چنین کاری را نداشته‌ام. اخیراً به منظور فراهم آوردن یک 'خود زندگینامه' از من خواسته شده بود که در این زمینه مطالب و اطلاعاتی در دسترس علاقه‌مندان قرار دهم. هنگام پاسخ دادن به سؤالاتی که برای این منظور طرح شده بود، در زوایای مخفی محفظه خاطرات خود از گذشته، متوجه برخی مسایل ملموس و عینی گردیدم که احساس کردم، باید تدقیق و تفحص بیشتری در اطراف آنها صورت دهم. سرانجام با سبک و سنگین کردن این مسایل و سنجیدن اطراف و جوانب کار به این نتیجه رسیدم که تا زمانی که نخستین رویدادهای ادوار اولیه حیات خود را به طور عینی و بیطرفانه، مورد مذاقه و مونتکافی قرار نداده‌ام، سایر تعهدات خود را می‌باید برای مدتی ولو به طور موقت، به دست فراموشی سپارم. رفتن به زیر بار چنین کاری برایم به قدری صعب و بی‌سابقه بود که مجبور شدم نملأ به خود اطمینان دهم که حاصل کار تا زمانی که خود در قید حیات هستم، منتشر نخواهد شد. از دید خودم گرفتن چنین قول و قرار برای جلب اطمینان خاطر خودم بسیار مهم و پرازین بود، چه برای ایجاد خاطری آرام و گسستن زنجیر قیودات درونی - که طبعاً و بالقوه می‌توانست مانع و سد راه انجام کار گردد - فراهم آوردن یک چنین محیط و جو آرام روحی، از برای من در درجه اول ضرورت و اهمیت بود. برای من ثابت شده بود که یادبودهایی که تا به حال توانسته‌اند در حافظه من جایی برای خود باز کنند، آنهایی هستند که با تجارب و دریافت‌های احساسی من گره خورده‌اند - یعنی چیزهایی که سرنخ ناپیدای بسیاری از دردها و تألمات روحی و درونی ما به آنها مربوط و منتهی می‌شود - و پر واضح است که در چنین اوضاع و احوالی زمینه مساعد برای بیان بی‌طرفانه و عینی مسایل، مشکل می‌تواند فراهم گردد! نامه شما درست در لحظه‌ای به دستم رسید که من عملاً مصمم به غلطاندن خود در کام چنین خطری کرده بودم. حکم، حکم تقدیر است و این موضوع در زندگی من همواره عینیت و مصداق آشکار داشته است، تمامی رویدادهای 'خارجی' حیات من همواره می‌بایست چیزهایی اتفاقی و

عارضی تلقی شوند و بالعکس مسایل و موضوعاتی که به طریقی با عوامل حیات 'درونی' من گره خورده‌اند واجد صفت جوهری و ارزش تعیین‌کننده باشند. روی همین اصل خاطره تمامی رویدادهای خارجی حیات من یعنی آن‌هایی که جنبه آفاتی داشته‌اند، از لوح ضمیر من پاک گردیده‌اند. به هر تقدیر چنین به نظر می‌رسد که این گونه تجارب و رویدادهای خارجی اساساً برای من واجد اهمیت چندانی نبوده یا منحصرأ در مواقعی که با تحولات درونی من مرتبط یا متقارن بوده‌اند، واجد چنین صفتی بوده‌اند. گاه این طور به نظرم می‌رسد که خاطره بخش بزرگی از رویدادهای حیات بیرونی من صرفاً به این دلیل از ذهن یا نظرم محو گردیده‌اند که خود نیز با تمامی نیرو در این کار مشارکت داشته‌ام. ولی خود ناگفته پیداست که چیزهایی از این دست همان‌هایی هستند که می‌تواند مواد اولیه و عناصر تشکیل‌دهنده یک شرح حال نسبتاً معقول و مقبولی را پی‌ریزی کند: یعنی کسانی که شخص با آن‌ها دیدار و نشست و برخاست کرده، سیر و سفرهایی که به آنها مبادرت ورزیده، حوادث و درگیری‌هایی که در آن‌ها مشارکت داشته‌ام، نامرادی‌ها و سیلی‌هایی که به حکم تقدیر متحمل یا آن‌ها را نوش‌جان کرده و چیزهای دیگری از این دست. ولی هم‌اینک به جز از چند مورد، تمامی این قبیل امور از برای من حکم وهم و خیال را پیدا کرده تا جایی که به یاد آوردن مجدد آن‌ها از از عهده من خارج است و نیروی حافظه من نیز علاقه و تمایلی برای بازسازی آن‌ها ندارد، چه وقایع و خاطراتی از این دست ابدأ نقشی در تحریک و بیدار کردن نیروی تخیل من ایفا نکرده‌اند.

«از جانبی دیگر، حافظه من در ارتباط با آن چیزهایی که با تجارب درونی من پیوند می‌خورد بیش از پیش شاداب‌تر و پرآب و رنگ‌تر جلوه می‌کنند. قرار گرفتن در چنین وضع و حالی مرا با نوعی مشکل بیان مواجه می‌کند که در حال حاضر توان مقابله و درافتادن با آن را در خود نمی‌بینم. در حالی که به ناتوانی خود در این زمینه تاسف می‌خورم، متأسفانه به دلائلی که گفتم قادر به برآوردن درخواست شما نیستم...»

این نامه به وضوح تلقی یونگ را در خصوص به دوش گرفتن بار چنین کاری نشان می‌دهد. گرچه او قبلاً مصمم به غلظانیدن خود در کام چنین خطری کرده بود ولی سرانجام نامه با طفره رفتن از قبول چنین خطری خاتمه می‌پذیرد.

بین این دو حالت متضاد و سازش‌ناپذیر یعنی حالات رد و قبول، تا آخرین روزهای حیات وی سازشی برقرار نشد. همواره در رفتار و گفتار وی در ارتباط با این مسئله اثر و نشانه‌هایی از تردید و دودلی و روی بر تافتن از خوانندگان آتی به چشم می‌خورد. وی این خاطرات را یک کار علمی تلقی نمی‌کرد و حتاً به آن به عنوان نوشته‌ای که اثر خود او باشد،

نگاه نمی‌کرد و در صحبت‌ها و نوشته‌های خود از آن بیشتر به عنوان «پروژه یا طرح آنیلا یافه» یاد می‌کرد، که در تحقق آن خود وی نیز کمک‌هایی کرده است، به طوری که بنابه درخواست صریح خود او، نام این کتاب در فهرست آثار گردآوری^۹ شده متعلق به وی انعکاس داده نشده است.

یونگ بالاخص از صحبت کردن در اطراف ملاقات‌های خود با اشخاص چه شخصیت‌ها و مقامات رسمی و چه دوستان و اقوام نزدیک خود شانه خالی می‌کرد. «من با انبوهی از معاریف و بزرگان عالم علم و سیاست و جهانگردان و ارباب و اصحاب قلم و هنر و سرکردگان امور مالی ملاقات و گفت‌وگوهائی رو در رو داشته‌ام، ولی چنانچه طالب حقیقت باشید باید اذعان کنم که تنها تعداد محدودی از این ملاقات‌ها برای من تجربه‌های ارزشمندی محسوب می‌شده‌اند. این ملاقات‌ها در مثل همانند عبور سفاین یا کشتی‌های بزرگ اقیانوس‌پیما از کنار یکدیگر در بهنه وسیع و بی‌کران دریاها بوده که طبق معمول، تنها کاری که در چنین مواقعی از آن‌ها سر می‌زند، این است که، به سرعت پرچم‌های خود را برای یکدیگر تکان داده و آن‌ها را بالا و پائین می‌برند. البته همان گونه که معمول است، این گونه اشخاص در ضمن این دیدارها پرسترهائی را مطرح می‌کرده‌اند که خود را مجاز به افشای آن‌ها نمی‌بینم. به این ترتیب از این افراد هر چند که به زعم اغلب مردم، افراد برجسته و نام‌آوری بوده‌اند، خاطرة قابل ذکری در ذهن من نقش نبسته، گو این که اساساً در این ملاقات‌ها مطالب مهمی هم مطرح نمی‌شده و این افراد اندکی پس از این دیدارها از همان راهی که آمده بوده‌اند راه مراجعت در پیش گرفته و نشانه و اثری قابل ذکر از خود بر جای نمی‌نهادند. ولی در مورد آن قسمت از روابطی که از دید من جنبه حیاتی داشته و در ردیف خاطرات بس دور، ادوار گذشته حیات من محسوب می‌شوند، خود را مجاز به سخن گفتن نمی‌بینم، چه روابطی از این دست نه تنها با ریشه‌های نهفته و ناپیدای هستی من پیوندی عمیق و ناگستنی دارند، بلکه برای طرف‌های مقابل من نیز واجد چنین اوصافی بوده‌اند. من خود را مخیر به گشودن ابوابی که می‌باید برای همیشه بر روی دیگران مسدود بماند، نمی‌بینم.»

با این همه در زندگینامه‌ای که هم‌اینک پیش روی خود دارید، قلت حوادث و رویدادهای خارجی با بسط قابل ملاحظه‌ای که در ارتباط با تجارب زندگی درونی یونگ داده شده جبران گردیده، چه به قول خود وی به هر حال خرمی از افکار و اندیشه‌ها نیز می‌باید جزئی جدائی‌ناپذیر از بیوگرافی او محسوب می‌شد. این امر بیش از هر چیز دیگری در مورد اندیشه‌های مذهبی او مصداق پیدا می‌کند، چه کتاب حاضر در برگیرنده وصیت‌نامه مذهبی او نیز هست.

برخورد یونگ با مسایل و موضوعات مذهبی به طرق و صور مختلف صورت گرفته است: در نیک سو رویاها و تصورات دوران کودکی او قرار دارد که از آغاز او را با واقعیت تجربه دینی، از نزدیک آشنا ساخته و بازتاب آن تا پایان عمر وی همه وقت در او باقی مانده است و در سوئی دیگر حس کنجکاوی شدید و میل تسکین‌ناپذیر او برای شناخت هر آن چه مربوط به روان و محتویات آن است، قرار دارد، میل و احساسی توفنده که چیزی سد راه آن نمی‌توانست گردد و در تمامی حالات صفت بارز و مشخصه اصلی کارهای علمی او محسوب گردیده است.

در آخرین وهله — ولی نه الزاماً کم اهمیت‌تر از انگیزه‌های یاد شده قبلی — می‌باید از وجدان بیدار او و حس وظیفه‌شناسی او به عنوان یک پزشک یادی به میان آید: یونگ به خود، در درجه اول به عنوان یک پزشک یا دقیق‌تر گفته باشیم، یک روان‌پزشک نگاه می‌کرد. وی به خوبی آگاه بود که معتقدات مذهبی یک بیمار در نحوه درمان او نقش بس اساسی و موثر ایفا می‌کند. توجه او به این مسئله مقارن و هم‌زمان با کشف دیگری از جانب او گردید که به موجب آن ادعا می‌شود، روان به طور خودجوش خالق انگاره یا ایماژهایی با محتوای مذهبی است، یا به عبارت دیگر روان طبیعتاً و «برحسب سرشت دارای یک جوهره مذهبی است.» بر همین روال او متوجه گردید که علت بروز بسیاری از روان‌نژندی‌ها را — به ویژه در سنین مربوط به نیمه دوم حیات آدمی — می‌باید در عدم توجه به این مشخصه اصلی روان جستجو کرد.

دیدگاه‌های مذهبی یونگ با مسیحیت رایج و سنتی، از جهات مختلف در تعارض بوده که در آن میان و در رأس همه آنها می‌باید از مسئله 'بدی یا شر' و برداشت او از 'خدا' — که به اعتقاد او سراپا منشاء خیر و خوبی نمی‌تواند باشد — نام برد. از دیدگاه مسیحیت مبتنی بر اصول^{۱۱}، یونگ آشکارا فرد یا عنصری 'خارج از دین' تلقی می‌شد و به رغم شهرت فراگیر و معروفیت جهانی‌اش، این حکم یک واکنش شداد و غلاظ محسوب می‌شد که بالا‌جبار و از روی ناچاری در برابر نوشته‌های وی صادر گردیده بود. رویدادی که همواره موجبات تالم و تکدر خاطر عمیق او را موجب می‌گشت، به طوری که در این کتاب، در این جا و آن جا، گهگاه به عنوان پژوهشگری که احساس می‌کند اندیشه‌های مذهبی‌اش به درستی مفهوم واقع نشده احساس و اظهار ناامردی و اندوه می‌کند. نه یک بار بلکه به دفعات با چهره‌ای گرفته و دردناک اظهار کرده بود: «اگر از دستشان بر می‌آمد مرا نیز همچون یک ملحد قرون وسطائی زنده زنده در میان شعله‌های آتش می‌سوزانند!» اگر در حال حاضر متکلمان و علمای علوم دینی در تعدادی روزافزون نظر می‌دهند که وی بی‌شبهه یکی از شخصیت‌های بارز و

متفکرین برجسته در زمینه امور و مسایل تاریخ مذهبی در قرن حاضر به شمار می‌رود، تحولی است که صرفاً پس از درگذشت وی رخ داده است.

یونگ اعتقاد خود را به موازین مسیحیت و تبعیت از آن صراحتاً اعلام داشته بود و جالب آن که مهمترین آثار او نیز برگرد مسایل مربوط به پیروان دین مسیح دور می‌زند. نگاه وی به این مسایل از دیدگاه روان‌شناختی صورت می‌گرفت و او دانسته و آگاهانه برای ممانعت از سوءتفاهم بین این دو شیوه کار یعنی شیوه خاص متألهین و علمای دینی و شیوه علمی خاص خود خط فاصل ویژه‌ای می‌کشید و در پیمودن راه خاص خود برخلاف پیروان آئین مسیحیت که خواستار چیزی جز ایمان صرف نیستند به لزوم برقراری تفاهم و تفکر تکیه می‌کرد. وی در لزوم پیمودن چنین راهی به عنوان یکی از الزامات زندگی، کمترین شک و شبهه‌ای به خود راه نمی‌داد. در نامه‌ای که در سال ۱۹۵۲، خطاب به یک روحانی جوان نوشته می‌گوید: «پی برده‌ام که تمامی افکارم برگرد موضوع خدا دور می‌زند و بی‌هیچ مانع و رادعی مجذوب اوست، همانند گردش بی‌امان سیارات بر گرد آفتاب، و چنانچه در برابر این قدرت جاذبه و نیرو، کمترین مقاومتی از خود نشان دهم باورم بر این است که خود را در مسیر ارتکاب بالاترین معصیت‌ها قرار خواهم داد.»

کتاب حاضر در بین انبوه نوشته‌ها و آثار متعدد یونگ تنها نوشته‌ایست که وی در آن درباره خدا و برداشت شخصی خود از خداوند سخن می‌گوید. هنگامی که یونگ درباره عصیان مذهبی علیه کلیسا، در اوایل دوران جوانی‌اش، سرگرم نوشتن بود، روزی خطاب به من اظهار داشت «در آن هنگام به این حقیقت پی بردم که خدا — دست کم، برای من — یکی از بی‌واسطه‌ترین و مستقیم‌ترین تجربه‌هاست.» یونگ در نوشته‌های علمی کمتر درباره خداوند سخن می‌گوید. در این گونه نوشته‌ها وی با دردمندی اصطلاح «انکاره خدا»^{۱۲} در روان آدمی را به کار می‌گیرد. این امر را نباید حمل بر تناقض‌گوئی او کرد. در یک مورد لسان او واجد جنبه ذهنی و متکی بر تجربه درونی و ادراک شخصی خود اوست، حال آن که در مورد دیگر لسان او به مقتضای طرح مسایل علمی و پژوهشی صرف، جنبه آفاقی^{۱۳} دارد. در مورد اول وی به عنوان فردی سخن می‌گوید که افکارش قویاً و به نحو پر شوری تحت تاثیر احساسات و ادراکات اشراقی و تجربیات معنوی کسی است که از پشتوانه عمری دراز و به نحو استثنائی پر بار، برخوردار است، حال آن که در مورد دیگر به عنوان دانشمندی سخن می‌گوید که سخنانش به طور آگاهانه محدود و متکی به دلائلی است که می‌توان برای آن‌ها شواهد و مصادیق عینی ارائه داد. یونگ به عنوان یک دانشمند و اهل علم، پیرو مکتب اصالت تجربه^{۱۴} است. در این کتاب وقتی او از تجربیات و دریافت‌های مذهبی خود سخن می‌گوید، بنا را بر

این می‌نهد که خوانندگان وی خواستار پای نهادن در جای پاهای او و اتخاذ دیدگاهی منطبق بر دیدگاه‌های خاص خود او هستند. احکام ذهنی و درون‌گرایانه او تنها مقبول طبع کسانی می‌تواند واقع گردد که برداشتی مشابه با برداشت او داشته یا به بیانی دیگر در روان آن‌ها انگاره خداوند منطبق با انگاره یونگ از خدا بوده باشد.

یونگ گرچه با مشارکت عملی در به وجود آوردن یک 'خود زندگی‌نامه' نسبت به اساس کار نظری مساعد و مثبت داده بود ولی نظرش در مورد انتشار آن — به دلائلی که با این توضیحات درک آن نمی‌باید مشکل باشد — برای مدت زمانی نسبتاً طولانی به نحو شدیدی منفی و نرمش‌ناپذیر باقی مانده بود. در این مورد وی تا اندازه‌ای از واکنش مردم وحشت داشت، یکی بواسطه صراحتی که در بیان افکار و برداشت‌های مذهبی خود به کار بسته بود و دو دیگر به واسطه خصوصیت و عنادی که انتشار کتاب پاسخ به ایوب^{۱۵} وی منشاء آن گردیده بود. استنباط نادرست دنیای خارج از این نوشته که خاطره تلخ آن هنوز هم از ذهن او زایل نگردیده بود چیزی بود که یادآوری آن همواره برای او سخت دردناک بود. «در طول تمامی دوران حیات خود، همواره سعی داشتم این مطلب را درون سینه خود و به دور از دسترس دیگران نگاه دارم و هرگز مایل به رو کردن آن برای دیگران و دنیای خارج از خود نبوده‌ام. هرگاه این مطلب در معرض حمله و انتقاد دیگران قرار گیرد، آزرده‌گی و رنجش من حتا بیش از مواردی خواهد بود که در مورد کتاب‌های دیگرم به من عارض گردیده. وانگهی فکر نمی‌کنم خود را از دنیا و مافیها به قدری دور و جدا ساخته باشم که لبه تیز تیغ انتقاد دیگران در من کاملاً بی‌تاثیر و یا واکنش‌های منفی آنان به سلامتی برای من قابل تحمل شده باشد. من به قدر کافی از عدم درک دیگران و تنهایی و غرابتی که شخص به هنگام مفهوم واقع نشدن سخنانش از برای دیگران در خود احساس می‌کند، رنج برده‌ام، اگر کتاب ایوب با آن چنان عدم تفاهمی روبرو گردید بی‌گمان 'خاطرات' من با سرنوشتی ناخوشایندتر از آن روبرو خواهد شد. 'خود زندگی‌نامه' یا شرح حال من چیزی جز دورنمای حیات من در پرتو دانشی که بر اثر ممارست و تلاش‌ها علمی من به دست آمده، نیست. این دو — یعنی حیات و چالش‌های علمی من — حکم یک چیز را دارد، بنابراین کتاب من بر دوش کسانی که با افکار علمی من الفتی نداشته یا حوصله و توان درک آن را ندارند، سخت سنگینی خواهد کرد. به یک معنا راه شناخت من همانا مراجعه به نتیجه و حاصل کارهای علمی من است نه گزیدن طریقی در جهت عکس آن. بین آن چه من هستم و آن چه می‌نویسم وحدت و یک‌پارچگی کاملی وجود دارد. تمامی اندیشه‌ها و کوشش‌های علمی من، نمایانگر چیزی جز خود من نیستند. بنابراین 'خود زندگی‌نامه' یا شرح حال من در مثل همانند همان نقطه‌ایست که در

کلمهٔ من بر «دامن» حرفِ ن، نشسته است.»^{۱۶}

در طول تمامی سال‌هایی که این کتاب به صورت کنونی خود در حال شکل گرفتن بود در خود یونگ نیز، روندی از تحوّل و گرایش به عینیت در شرف تکوین بود. با مهیا شدن هر فصلی او آشکارا از خود جدائی و فاصلهٔ بیشتری می‌گرفت به طوری که سرانجام او توانست خود و اهمیت حیات علمی و فکری خود را شخصاً از فاصله‌ای دور مورد ارزیابی قرار دهد. «اگر با خود این سؤال را مطرح کنم که ارزش حیاتم چه بوده، تنها در قیاس با گذشت قرون است که می‌توانم خود را مورد ارزیابی قرار دهم و بگویم بلی چیزی بوده ولیکن در قیاس با ژرفا و انبوه جریانات فکری عصر حاضر، چیزی که بتوان برای آن قدر و ارجی قائل گردید، نبوده است.» ناچیز شمردن خود، احساس تداوم و سیال‌گونگی در بستر زمان و تاریخ به گونه‌ای که این اشارات مختصر مبین آن است، چیزی است که خواننده خود در جای جای این اثر بیشتر و قوی‌تر از این‌ها موجه آن خواهد گردید.

فصل «آثار و نوشته‌ها» که در طی آن چگونگی تکوین آثار یونگ به اجمال مورد بررسی قرار گرفته، جا دارد صرفاً انعکاس‌دهندهٔ نمونه و گوشهٔ کوچکی از انبوه آثار و کما روند گستردهٔ او تلقی گردد. در جایی که شمار فهرست آثار گردآوری شدهٔ او بالغ بر بیست مجلد می‌شود! انتظار دیگری جز این جایز نیست. افزون بر این یونگ — چه در گفتار و چه در نوشتار — اندک تمایلی به تلخیص افکار خود نداشت. هنگامی که از او خواسته شد گامی در این راه بردارد، با حالتی نسبتاً جدی و خاص خود پاسخ داد «دست زدن به چنین کاری از حیطة و حوزهٔ عمل من خارج است، منتشر ساختن مجملی از نوشته‌های خود — که برای به دست دادن یک شرح تفصیلی در اطراف آن‌ها، متحمل آن همه رنج شده‌ام — کاری عبث خواهد بود. برای انجام دادن چنین کاری الزاماً باید تمامی دلایل و شواهد خود را از قلم بیاندازم و فقط به یک بیان کلی اکتفا کنم، که در حقیقت امر درک نتایج مطالعات و تحقیقات مرا سهل‌تر از آن چه هست نخواهد کرد. نشخوار کردن — یعنی بالا آوردن و جویدن مجدد چیزی که قبلاً جویده شده — از مشخصات عمدهٔ حیوانات سم‌دار محسوب می‌شود و این امر ابتدا با طبع و مزاج من سازگار نیست...»

بنابراین به مطالب این فصل خواننده، لزوماً باید به صورت یک طرح اجمالی نگاه کند که در مقام پاسخ‌گویی به یک نیاز خاص تنظیم گردیده و بر این اساس انتظار و توقع جامعیت از آن دور از منطقی است.

امیدوارم فرهنگ مختصر لغات و اصطلاحات علمی که در جهت تأمین خواست ناشر، آن را در پایان این کتاب آورده‌ام برای آن دسته از خوانندگانی که با آثار و اصطلاحات علمی

خاص یونگ آشنائی قبلی ندارند، مفید واقع گردد. تعداد اندکی که از تعاریف یاد شده با کسب اجازه از دکتر کورت فن سوری^{۱۷} ناشر «فرهنگ لغات روان‌شناسی و زمینه‌های پیوسته»^{۱۸} از این کتاب برداشته شده است. برای روشن کردن مفاهیم خاص روان‌شناسی یونگ با بهره‌گیری از نوشته‌های خود او، سعی کرده‌ام گامی فراتر بردارم و با اتخاذ چنین شیوه‌ای این تعاریف را کامل‌تر کنم. با این حال نقل قول‌های ارائه شده نباید چیزی فراتر از یک سلسله توضیحات پیشنهادی تلقی گردد. یونگ برای تفهیم نظریه‌های خاص خود با به کار گرفتن شیوه‌های جدید و متفاوتی، همواره در پی یافتن و ارائه تعاریف تازه‌تری بود، چه به زعم او به دست دادن تعریفی که بتواند نهائی و همیشگی تلقی گردد، جزء محالات بود. به زعم وی به حکم عقل می‌باید اجازه داد تا آن دسته از عناصر غیرقابل بیان که همواره خود را به صورتی مختلف به پر و پای واقعیت‌های روانی می‌چسبانند، هم چنان به صورت رازی معماگونه باقی بمانند.

عدهٔ کثیری در سامان دادن این امر خطیر و در عین حال الهام‌بخش به کمک من شتافتند و در مراحل مختلف تکوین این کتاب - که همواره به کندی پیش می‌رفت - ذره‌ای از دل‌بستگی مداوم و تزلزل‌ناپذیر ایشان نسبت به این کار نکاست و در واقع همین‌ها بودند که از طریق ارائهٔ یک رشته پیشنهادها و نظرات انتقادی جالب در پیش‌برد جریان این کار مساعدت‌های ارزنده و مؤثری به من کردند که جا دارد در این جا سپاس‌های قلبی خود را به همهٔ آنان، تقدیم دارم.

کسانی که جا دارد با ذکر نام از ایشان قدردانی شود، عبارتند از هلن و کورت وولف^{۱۹} از لوکارنو که مبتکران اندیشهٔ به وجود آمدن این کتاب بودند و در به ثمر رساندن آن مساعدت‌های ذی‌قیمتی به من کردند و ماریان و والتر نیه‌هاوس - یونگ^{۲۰} از جمعی و اهل بیت کنونی خانهٔ کوشناخت در زوریخ که در طول تمامی سال‌هایی که این کتاب در حال شکل‌گرفتن بود، قلمماً و قدمماً از یاری دادن به من فروگذار نکردند و سرانجام آ.راف.سی. هول^{۲۱} از پالما دومایورکا که با شکیبائی مرا رهین مساعدت‌ها و ارائه نظرات مشورتی و سازندهٔ خود ساختند.

دسامبر ۱۹۶۱ آنیلا یافه^{۲۲}

۵. برای آشنائی با آنیلا یافه نگاه کنید به توضیحات مترجم فارسی کتاب حاضر در صفحه بعد همین کتاب.

آنیلا یافه ANIELA JAFFE (۱۹۰۳-۱۹۹۱)

روانکاو، دستیار، منشی و زندگی‌نامه‌نویس کارل گوستاو یونگ که در آخرین ماه‌های سال ۱۹۹۱ میلادی در سن ۸۶ سالگی به‌درود زندگی گفت.

او که دختر یک حقوقدان برلنی بود در سن سی سالگی تحت تعقیب رژیم آلمان نازی قرار گرفت و به زوریخ (سوئیس) گریخت و در همان جا بود که با یونگ آشنا شد و در سال‌های پایانی زندگی یونگ یعنی از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۱ منشی مخصوص او محسوب می‌شد.

یافه علاوه بر گردآوری و ویراستاری مطالب کتاب حاضر، کتاب دیگری تحت عنوان اسطوره‌جان در آثار ک.گ. یونگ را منتشر کرده است. یافه پس از مرگ یونگ نیز، سه جلد از مجموعه نامه‌های او را به چاپ رساند که از جمله مهم‌ترین اسناد در مورد یونگ به شمار می‌رود.

همزمان با درگذشت یافه، خاطرات خود او نیز از یونگ منتشر گردید که بی‌گمان در شناخت بیشتر از یونگ از اهمیت و جایگاهی خاص برخوردار است.

(توضیحات مترجم فارسی کتاب است.)

پی‌نوشت‌های مقدمه

1. Coleridge.
2. Eranos Conference.
3. Ascona.
4. Kurt Wolff.
5. Carl Gustav Jung.
6. Pantheon Books.
7. Dr. Jollande Jacobi.
8. Küssnacht.
9. Collected Works.
10. neuroses.
11. dogmatic Christianity.
12. God-image.
13. objective.
14. empirist.
15. "Answer to Job": این کتاب به فارسی ترجمه شده است.
16. "All my ideas and all my endeavours are myself. Thus the 'autobiography' is merely the dot on the i."
17. Kurt Von Sury, M. D.
18. "Wörterbuch der Psychologie, und ihrer Grenzgebiete."
19. Helen and Kurt Wolff.
20. Marianne and Walther Nychus-Jung.
21. R.F.C.Hull.

پیش‌گفتار

زندگی من حدیث یا حکایتی است از شناخت و تحقق ضمیر ناخودآگاه. آن چه در درون ضمیر ناخودآگاه نهفته است، برای اعلام موجودیت خود، سعی در فرار آمدن از نهانگاه درون را دارد. شخصیت نیز در طلب آن است که خود را از گیر و دار ناخودآگاه رهایی بخشد و خویشتن را به صورت یک کل تجربه کند. بهره‌گیری از یک لسان علمی برای نمایاندن مسیر چنین رشد و تکاملی، به گونه‌ای که در درون من صورت پذیرفته، متعذر است، چه برای من این امکان که خود را به صورت یک موضوع و مسئله علمی در معرض یک بررسی تجربی قرار دهم وجود ندارد.

آن گونه که آدمی از منظر درون به خود می‌نگرد و برداشتی که من حیث جاودانه و نامتناهی بودن خود از خود به عنوان یک بنی نوع یا زیرگونه ابدی 'sub specie aeternitatis' دارد چیزی است که فقط در قالب اسطوره توان و قابلیت نمود پیدا می‌کند. اسطوره جنبه فردی قوی‌تری دارد و بسی بیش از علم قادر بر آن است که معرّف و بیانگر حیات باشد. اتکای علم بر میانگین‌هاست و از فرط کلی بودن، توان شناساندن اختلافات فردی و صور متنوع زندگی یک یک ما آدمیان را ندارد.

دلیل این که من در آستانه هشتاد و سه سالگی خود را متعهد به سر دادن اسطوره و بیان افسانه زندگی خویش کرده‌ام از همین جا نشأت می‌گیرد. آن چه در حیطه قدرت من است بیان مستقیم افسانه زندگی و «سر دادن قصه» است و این که جزئیات چنین قصه‌هایی با «واقعیت انطباق دارد یا نه» فی نفسه مهم نیست، آن چه مهم است این است که این قصه‌ها، قصه‌های «خود» من باشد و از دید خود من «حقیقی» جلوه کند.

نوشتن خود زندگینامه کار مشکلی است، چه برای این کار ملاک و مبنای مشخصی که با

تکیه بر آن بتوان در مقام ارزیابی و قضاوت خود برآمد وجود ندارد. تنها چیزی که من در ارتباط با این مسئله به آن وقوف دارم این است که در بسیاری از جهات، شباهتی به دیگران ندارم، اما این که واقعا چگونه چیزی هستم به آن وقوف ندارم. آدمی قادر به مقایسه خود با سایر مخلوقات نیست. با آدم بودنم همین قدر می دانم که من یک میمون یا یک درخت یا یک گاو نیستم. ولی جا دارد از خود بیرسم آدم بودن یعنی چه؟ بدان هر موجود دیگری من جزئی ناچیز و ذره‌ای کوچک از این جهان نامتناهی و دستگاه خلقت هستم ولی با این حال نمی‌توانم خود را در طراز یک جانور یا یک گیاه یا یک تکه سنگ قرار دهم. تنها یک موجود است که می‌تواند بعدی فراتر از آدمی داشته باشد. بنابراین شخص چگونه و چسان می‌تواند به باوری قاطع و مشخص درباره خویشتن دست یابد؟

ما یک پوشش یا فرایند روانی^۱ هستیم. پوششی که شخصاً قادر به مهار کردن آن نیستیم و اگر چنین امکانی هم وجود داشته باشد، توانائی ما در جهت دادن به آن بسیار محدود است. ما درباره زندگی خود قادر به هیچ گونه داوری نهائی نیستیم و چنانچه این امر از ما ساخته بود، محققاً به همه چیز وقوف می‌داشتیم، که بی‌گمان و در نهایت چیزی جز یک ادعای محض نمی‌توانست باشد. آن چه محقق است این است که در نهایت امر ما هیچ وقت قادر به حل این معما و گشودن راز این معضل سر به مهر نخواهیم بود. داستان زندگی هر کسی، همواره از نقطه‌ای آغاز می‌شود. نقطه‌ای که بر حسب تصادف می‌توان آن را به یاد آورد ولی با این همه پایان و سرانجام این معما برای ما هم همان پیچیده و مبهم باقی می‌ماند. ما هرگز وقوفی به این که زندگی ما چه مسیری را طی خواهد کرد پیدا نمی‌کنیم. بنابراین این حکایت را آغازی نیست و به انجام آن نیز تنها با ابهام و تردید می‌توان اشاره داشت.

زندگی بشر تجربه پرابهامی است، عظمت و اعجاب آور بودن این پدیده فقط من حیث تکرر و تعدد مصادیق آن است و گرنه از لحاظ فردی آدمی به قدری ناقص و آسیب پذیر است که به واقع جا دارد نفس موجودیت و فرصت رشد و بالندگی او در عداد معجزات تلقی گردد. سالها پیش، وقتی به هنگام جوانی دوران دانشجویی خود را در رشته پزشکی طی می‌کردم، قرار گرفتن در برابر چنین، واقعیتی، مرا به سختی تحت تاثیر خود قرار داد. از این که در همان آغاز کار و قبل از پای نهادن به آستانه بلوغ، محو و نابود نشده بودم، در حدّ حدوث یک معجزه، دچار شگفتی و حیرت شده بودم. در نظر من، حیات همواره به صورت گیاهی جلوه می‌کرده که موجودیت آن متکی به یک رشته ریشه‌های ناپیدای زیرزمینی است. حیات واقعی نامشهود و در ریشه‌های ناپیدا و زیرزمینی آن از نظر مخفی است. طول عمر بخشی از گیاه که در بیرون در سطح خاک قرار گرفته و قابل رؤیت است. تابستانی بیش دوام ندارد و

پس از طی شدن این فصل دستخوش پژمردگی و زوال می‌گردد — بخشی که ما آن را منظر فانی یا زودگذر^۲ می‌نامیم — وقتی ما دربارهٔ رشد و زوال مستمر حیات و تمدن‌ها می‌اندیشیم بی‌اختیار ذهنمان متوجه نیستی و ناپایداری مطلق می‌گردد. با این حال من هرگز از توجه به این نکته غافل نبوده‌ام که در ورای این تبدل و آمد و شد دائمی چیزی وجود دارد که پیوسته به حیات همیشگی خود ادامه می‌دهد. آن چه در بادی و ظاهر امر نگاه ما را به خود معطوف می‌دارد تنها شکوفه‌هایی هستند که عمری بس کوتاه دارند ولی در ورای این ظاهر و آن چه بیرون از منظر من و شما، هم چنان به حیات خود ادامه می‌دهد، همانا ریشه‌های ناپیدای زیرزمینی هستند.

بنابراین آن چه در ارتباط با حیات من قابل ذکر است، تنها رویدادهایی است که به هنگام فوران شدید و پراکندن محتوای دنیای پایدار درون، فرصت تجلی و عرض اندام در این دنیای فانی را پیدا کرده است. این که من بیشتر و همواره از تجارب دنیای درون — با قید این نکته که رؤیایها و تخیلات خود را نیز در این ردیف قرار می‌دهم — سخن می‌گویم بیشتر از همین جا نشأت می‌گیرد. مطالبی از این دست «مواد اولیه» — *prima materia* — کارهای علمی مرا تشکیل می‌دهد: صمیری سیال و گدازه‌های آتشی و سوزان که پس از افت و خیز فراوان و فسردن و سرد شدن در پایان کار به صورت قطعه سنگی متبلور در آمده، قطعه سنگی ناسفته که تازه می‌بایست در روی آن کار می‌شد و چکش می‌خورد.

بدین گونه در قیاس با رویدادهای درونی حیات، تمامی خاطرات حیات بیرونی من — یعنی آن چه مربوط به سفرها و اشخاص و محیط اطراف می‌شود — جلوه و جاذبه خود را از دست داده و بالکل محو و کمرنگ گردیده‌اند. دربارهٔ رویدادهای جهان معاصر به عبارت دیگر داستان عصر ما، عده کثیری از خبرگان فن و صاحب‌نظران هر کدام آزادانه و به فراخور حال، توسن قلم را رها ساخته و مطالب فراوانی به رشته تحریر در آورده‌اند که هرگاه خواننده‌ای مشتاق به شنیدن مطالبی از این دست باشد می‌تواند به آنها رجوع کند یا سراغ آنان را بگیرد که شفاهاً چنین مطالبی را برای او بازگو کنند. خاطرهٔ رویدادهای حیات بیرونی من تا حدود زیادی رنگ و روی خود را از دست داده و با گذشت زمان بر محاق فراموشی و طاق نسیان نشسته‌اند ولی برخورداریم با واقعیت‌های «دیگر» و دست و پنجه نرم کردنم با ضمیر ناخودآگاه از جملهٔ اموری هستند که برای همیشه در لوح ضمیر من به صورتی محکوک و پایدار باقی مانده‌اند و خواهند ماند. در قلمروئی این چنین ذخایری گرانبها و گنجینه‌هایی فراوان از برای من بر جای مانده، گنجینه‌هایی که در قیاس با آن تمامی چیزهای دیگر، ارج و بهای خود را از دست داده‌اند. بر همین سیاق اشخاص نیز، وقتی در لوح

ضمیر و محفظه خاطرات من جایی برای خود باز کرده و در طومار حیات من نام خود را مخلد و جاودانه ساخته‌اند که از همان لحظه نخست برخورد، نفس مواجهه با آنان توانسته است برای من به صورت نوعی خاطره درآید.

بر همین روال مهر تأیید تجارب درونی تنها وقتی بر پیشانی وقایع بیرونی خورده که وقایع مزبور از همان ابتدای سنین جوانی یا در مراحل بعد توانسته‌اند، از برای من ارج و بهائی در زندگی من پیدا کنند. من با خود، خیلی زود به این نتیجه دست یافته‌ام که هرگاه برای مسایل و پیچیدگی‌های حیات آدمی، ندائی از درون به گوش وی نرسد، امور و مسایل مزبور نهایتاً نمی‌تواند برای او واجد اندک قدر و ارزشی باشد. وقایع و رویدادهای بیرونی به هیچ وجه نمی‌تواند جایگزین تجارب درونی آدمی گردد. حیات من، من‌باب رویدادهای بیرونی آن به نحو بارزی پوچ و میان نمی‌بوده و درباره وقایعی از این دست، مشخصاً آن چنان مطلبی که ارزش بازگو کردن داشته باشد در چنته ندارم و هرگاه مسیری جز این اختیار کنم، بی‌گمان سخنانم بسیار پوچ و مجذول جلوه خواهند کرد. من تنها در پرتو رویدادهای درونی خود می‌توانم خود را بشناسم و یگانه چیزی که سرگذشت مرا از سرگذشت دیگران متمایز می‌گرداند در همین امر نهفته است به عبارت دیگر زندگی‌نامه من چیزی است که بر حول و محور چنین مسایلی دور می‌زند.